

## جواب سؤالات تجزيه و تركيب آيات ۴۳ الي ۴۷ سوره قلم

• **خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهُقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ (۴۳)**

۱. بررسی خشوع در لغت

- خَشَعُ له، يَخْشَعُ، خُشِعًا: لازم بوده و با لام متعدی می شود به معنای فروتنی و تواضع است و فرقی با خضوع این است که خضوع تواضع در بدن و خشوع به تواضع در صدا و نگاه کردن است. و تَضَرَّعُ به معنای تواضع در باطن است. البته گاهی خشوع برای تواضع باطنی نیز استعمال می شود؛ مانند: أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ
- خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ: خاشعته: حال است از ضمیر در يُدْعَوْنَ و ابصارُهُم فاعلش می باشد.
- نکته: خاشعته را حال برای ضمیر در يُدْعَوْنَ گرفتیم با اینکه ضمیر در فلا يستطيعون نزدیکتر بود و این به خاطر این بود که در این آیه سه حال آمده است که حال سَوِّمَ مربوط به يُدْعَوْنَ است فلذا بهتر است که از باب مناسبت دو تایی قبلی را نیز حال از "یدعون" بگیریم.

۲. نقش جمله "ترهقهم ذلة"

- جمله حالیه برای ضمیر فاعلی در "يُدْعَوْنَ" در آیه قبل

۳. نقش جمله "و قد كانوا يدعون"

- جمله حالیه از واو در "يُدْعَوْنَ" در آیه قبل

۴. نقش جمله "و هم سالمون"

- جمله حالیه از ضمیر در "يُدْعَوْنَ" در همین آیه

• **فَذَرْنِي وَمَنْ يُكذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (۴۴)**

۵. نوع فاء در "فذرني"

- استینافیه که سببیت محضه را می رساند و توضیحش این است که : جمله بعد از فاء جهت تسلی خاطر پیامبر آمده و سبب این تسلی خاطر، جملات ماقبل است یعنی اینکه: حال کفار اینگونه نخواهد ماند و در قیامت حالشان بسیار ذلیلانه است پس خیالت راحت باشد و آنها را به من واگذار کن...

۶. اصل و اعلال و بررسی لغوی "ذرني"

- وَذَرَ زَيْدًا، يَذُرُّ، وَذَرًا؛ به معنای: تَرَكَه

- نکته: فعل ماضي و مصدر و اسم فاعلش در کلام عرب استعمال نبي شود و متروک شده است و از مادّه "ترک" استفاده مي کنند.

و من يَكْذِبُ

- واو معيت است و "مَنْ" موصوله و محلاً منصوب بنابر مفعول معه بودن؛ اگر واو را عاطفه بگيريم معني غلط يا داراي مسامحه مي شود يعني هم آنها را رها کن و هم من خدا را رها کن... در حالي که مراد اين استکه من خدا را با اينها رها کن خودم مي دانم با آنها چه کنم....
۷. بررسي لغويّ "يَكْذِبُ" و معنای "باء" در "يَكْذِبُ بهذا الحديث"

- كَذَّبَ هم متعدّي بنفسه استعمال مي شود و هم متعدّي به حرف جرّ که ظاهراً اگر با باء بيايد باب تفعيل براي معنای تکثير است نه تعديه و تعديه را با باء مي رساند فتأمل.

۸. نقش جمله "سنستدرجهم"

- استيناف بيانيه

۹. بررسي لغويّ "نستدرج"

- استدراج به معنای کم کم طلب کردن (گرفتن) است. در اين صورت باب استفعال براي معنای طلب استعمال شده است.

۱۰. بررسي "مِنْ حَيْثُ" از لحاظ معني و تجزيه و تركيب

- حَيْثُ هميشه مبني بر ضمه است مگر اينکه مضاف به مفرد شود که بنابر قول ابن جتيّ معرب مي شود.

- حَيْثُ هميشه محلاً منصوب است غالباً بنابر ظرفيت مکانيه و قليلاً بنابر مفعول به بودن (الله أعلم حَيْثُ يجعل رسالته) مگر اينکه مجرور به حرف جرّ قرار گيرد.

- حَيْثُ گاهي مجرور به حروف جرّ: «مِنْ، إلی، بَاء، فِي» مي شود که البته غالباً اين مجرور به حرف جرّ "مِنْ" مي شود و در قرآن نیز در همه موارد مجرور شدنش، مجرور به اين حرف جرّ شده است.

- "مِنْ" داخله بر سر "حيث" ابتدائيه است.

- نکته: "حيث" هم به جمله اسميه اضافه مي شود هم به جمله فعليه
- نکته: اگر ماي زائده به "حيث" ملحق گردد، از ادات شرط مي گردد.

۱۱. نقش جمله "لا يعلمون"

- مضاف اليه "حيث"

• وَ أَمْلِي لَهُمْ إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ (۴۵)

۱۲. نوع واو در "و أَمْلِي لَهُمْ"

▪ عاطفه بر "سنستدرجهم" محلی از اعراب ندارد زیرا معطوف علیه اش جمله استینافیه است.

۱۳. بررسی لغوی "أَمْلِي"

▪ ماده این فعل در اصل از "ملل" است که وقتی به باب افعال می رود عرب لام دوّم را بدون دلیل صرفی جهت خفت تبدیل به یاء کرده است و در اینجا "أَمْلِي" به معنای "مهلّت داد" می باشد.

• نکته: "أَمْلِي" در لغت عرب به چند نحوه استعمال شده است که مهمترینشان دو نحوه ذیل است:

۱. متعدّی بنفسه به یک مفعول و به مفعول دوّم به واسطه حرف جرّ "علي": در این صورت به معنای إِمْلَاء کردن بر کاتب است و فعل در این صورت به دو نحوه استعمال شده است:

الف) در نزد حجازیون: به صورت اصل ماده اش: (إِملال) یعنی: أَمَلَل (فَالِجَلَل  
الذي عليه الحق)

ب) در نزد تمیمیون: به صورت تبدیل لام دوّم به یاء: (إِملاء)

۲. متعدّی به واسطه حرف جرّ لام: در این صورت به معنای مهلت دادن است که همیشه لام دوّمش مبدّل به یاء می شود.

۱۴. نقش جمله "إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ"

▪ جمله تعلیلیه یا استیناف بیائیه

۱۵. بررسی لغوی "کید"

▪ از ماده "کید" دو فعل مشتق شده است:

۱. كَادَهُ يَكِيدُ كَيْدًا: در این صورت متعدّی بنفسه به یک مفعول است به معنی خدعه و مکر و فریب دادن؛ کید در این آیه نیز از همین قبیل است که البته استعارتا به معنای راه چاره است.

۲. كَادَ يَكَادُ: در این صورت مصدر ندارد و از افعال مقاربه به معنای نزدیکی حصول خبر برای اسم است.

۱۶. بررسی لغوی "متین"

▪ صفت مشبّهه از مَثْنٌ يَمْتَنُّ مَتَانَةً، به معنای قوی است.

• **أَمْ تَسْلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِّنْ مَّغْرَمٍ مُّثْقَلُونَ (۴۶)**

۱۷. بررسی لغوی "تسأل"

▪ فعل سَأَلَ يَسْأَلُ سُؤْلاً و مَسْأَلَةً به دو نحوه استعمال شده است:

۱. متعدی دو مفعولی به معنای طلب کردن؛ مانند: سَأَلْتُ اللَّهَ مَغْفِرَةً

در این آیه "تسأل" به همین معنا استعمال شده است.

۲. متعدی بنفسه یک مفعولی و به مفعول دوّم به واسطه حرف جرّ "عن": به معنای

پرسیدن؛ مانند: يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ

۱۸. نقش "أجراً"

▪ مفعول دوّم

۱۹. نوع فاء در "فهم"

▪ عاطفه است که علاوه بر رساندن ترتیب و تعقیب ما قبل را سبب برای مابعد قرار می دهد یعنی

درخواست اجر، سبب برای سنگینی آنها می شود.

۲۰. تجزیه "مغرم"

▪ مصدر از فعل عَزَمَ الدِّيَةَ، يَعْزِمُ، عَزْمًا و مَعْزَمًا و عَرَامَةً: به معنای غرامت دادن چیزی که متعدی

بنفسه یک مفعولی است.

۲۱. بررسی لغوی "مثقلون"

▪ أَثْقَلَهُ الْعُزْمُ فَهُمْ مُثْقَلُونَ: یعنی غرامت آنها را سنگ کرد پس آنها سنگینند...